

مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم



فصلنامه علمی - تخصصی
سال دهم، شماره ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹

سید حسنی در خطبة البیان، از سند تا متن

نجم الدین طبسی*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱/۲۴

چکیده

این نوشتار، به موضوع سید حسنی در خطبة البیان می‌پردازد که در دو محور سندی و متنی سامان یافته است. در محور اول، سند خطبه، بررسی شده و بدین منظور، نظرات مخالفان و موافقان بیان شده است. نظرات مخالفان در سه بخش بیان شده است؛ بخش اول: ضعف رجال حدیث که در این بخش، جد طوق و عبدالله بن مسعود ارزیابی می‌شوند؛ بخش دوم: ارسال حدیث و بخش سوم: عدم نقل حدیث در منابع دست اول که دلیل بر عدم اعتبار آن دانسته شده است.

نظرات موافقان نیز در دو بخش: دفاع از ابن مسعود و اعتنای علما به این خطبه ذکر می‌شود. محور دوم مقاله نیز به بررسی متن این خطبه می‌پردازد و خواهد آمد که برخی از دانشمندان، متن خطبه را دچار اشکالات فراوان دانسته و آن را رد کرده اند و عده‌ای دیگر نیز در پذیرش خطبه، قائل به تفصیل شده‌اند.

کلید واژه‌ها: سید حسنی، خطبة البیان، عبدالله بن مسعود، بررسی سند، بررسی متن، غلو.

مقدمه

درباره موضوع مهدویت اخبار فراوانی وجود دارد؛ از جمله خطبه‌ای است منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که به خطبة البیان معروف است. در آغاز این خطبه، اوصافی از

*. استاد حوزه علمیه قم.

امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده و در ادامه، مباحثی در باره مهدویت مطرح می‌شود. عمده مطالب مهدوی این خطبه به اوضاع آخرالزمان و نشانه‌های ظهور پرداخته است. این خطبه، ضمن بحث از علائم ظهور، به موضوع سید حسنی پرداخته و درباره حرکت او، برخوردش با امام مهدی علیه السلام و تسلیم شدن او و سپاهش برابر امام، صحبت می‌کند؛ از این روی به بحث و بررسی این خطبه می‌پردازیم.

ابتدا بخشی از خطبه را که درباره سید حسنی است، بیان کرده سپس درباره سند خطبه و میزان اعتبار آن، بحثی را پی خواهیم گرفت و در پایان، به بررسی متن آن می‌پردازیم.

متن روایت

حدثنا محمد بن أحمد الأنباری قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجانی قاضی الری قال: حدثنا طوق بن مالک عن ابیه عن جدّه عن عبدالله بن مسعود رفعه إلی علی بن ابی طالب علیه السلام:

... ثم یسیر بالجیوش حتی یصیر إلی العراق و الناس خلفه و أمامه، علی مقدمته رجل اسمه عقیل و علی ساقته رجل اسمه الحارث. فیلحقه رجل من أولاد الحسن فی إثنی عشر ألف فارس، و یقول: «یا بن العم! أنا أحق منک بهذا الأمر لأنّی من ولد الحسن و هو أكبر من الحسین». فیکول المهدی: «إنی أنا المهدی». فیکول له: «هل عندک آیه أو معجزة أو علامة؟» فینظر المهدی إلی الطیر فی الهواء فیؤمی إلیه فیسقط فی کفه فینطق بقدره الله تعالی و یشهد له بالإمامة. ثم یرس قضیباً یابساً فی بقعة من الأرض لیس فیها ماء فیخضر و یورق. و یأخذ جلموداً کان فی الأرض من الصخر فیفرکه بیده و یعجنه مثل الشمع. فیکول الحسنی: «الأمر لک»، فیسلم و تسلّم جنوده... (جمعی از محققان، ۱۴۱۱: ج ۴، ص ۹۰).

سپس [امام مهدی علیه السلام] با سپاهیان حرکت می‌کند و به عراق می‌رسد؛ در حالی که مردم، اطراف آن حضرت هستند. پیشاپیش ارتش [= فرمانده پیش قراول] مردی است به نام عقیل و بر ساق لشکر، مردی است به نام حارث. سپس مردی از اولاد امام حسن علیه السلام همراه دوازده هزار سواره به او ملحق می‌شوند. و آن مرد می‌گوید: «ای پسر عمو! من به تصدی این امر، از تو سزاوارترم؛ چون

من از فرزندان حسنم و او از حسین بزرگ‌تر بود». امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: «همانا من مهدی هستم.» آن مرد می‌گوید: «آیا نشانه، معجزه یا علامتی نزد تو هست؟» پس مهدی به پرنده‌ای در آسمان، نگاه می‌کند سپس اشاره‌ای به آن پرنده می‌نماید و پرنده روی دست حضرت می‌نشیند و به قدرت خدا به تکلم آمده و به امامت حضرت شهادت می‌دهد. سپس حضرت چوب خشکی را در زمینی بی‌آب می‌کارد و آن شاخه سبز شده و برگ می‌دهد. و سنگی از زمین بر می‌دارد و با دست خرد می‌کند و مثل شمع خمیر می‌کند. حسنی می‌گوید: «این امر، برای تو است» آن گاه تسلیم شده و سپاهش را نیز تسلیم می‌کند....

محور اول: بررسی سندی

درباره سند این روایت و میزان اعتبار آن، در کلمات علما مطالب فراوانی به چشم می‌خورد که برخی مؤید و برخی مخالف هستند. ما نظر مخالفان و موافقان را نقل می‌کنیم، تا میزان اعتبار این خطبه روشن شود.

آرای مخالفان

نظرات مخالفان را می‌توان در سه بخش تنظیم کرد:

۱. ضعف رجال حدیث؛

۲. ارسال حدیث؛

۲. عدم نقل حدیث در منابع دست اول.

۱. ضعف رجال حدیث

در این قسمت، درباره دو نفر که در سند این روایت ذکر شده‌اند، بحث خواهیم کرد:

الف. جد طوق: در سند روایت آمده است طوق بن مالک از پدرش و او از جدش

نقل می‌کند؛ در حالی که جد وی معلوم نیست.^۱

۱. البته در کتاب تاریخ دمشق، (ج ۵۶، ص ۴۶۰) مالک بن طوق بن مالک بن عتاب و مالک بن طوق بن مالک بن غیاث (ج ۶۶، ص ۱۵۲) آمده است که معلوم نیست همان شخص مورد نظر ما باشد، تا گفته شود جد او عتاب زافر است، از طرف دیگر، در کتب رجال، بحثی از عتاب بن زافر به میان نیامده است؛ یعنی وی مجهول است و لذا باز هم ضعیف می‌باشد.

ب. عبدالله بن مسعود: عمده اشکال، درباره عبدالله بن مسعود است. برخی معتقدند او بعد از پیامبر ﷺ دچار انحراف شد. مرحوم آیت الله خویی می‌فرماید: برخی فتاوی ابن مسعود در فقه و نیز برخی روایات که در تخطئه او وارد شده است، دلالت می‌کند بر این که او از امیرالمؤمنین علیه السلام تبعیت نکرد و آن حضرت را همراهی نمود؛ بلکه در کارش به طور مستقل عمل کرد (خویی، ۱۴۱۰: ج ۱۰، ص ۳۲۲).

مرحوم آیت الله خویی سپس به برخی از این روایات اشاره می‌کند (خویی، همان: ص ۳۲۲ و ۳۲۳).

مرحوم تستری می‌گوید:

«وقد سردت اخباراً معتبرة فی عدم اذعانه لأمیر المؤمنین و مخالفة فتاواه لفتاوا الائمة» (تستری، ۱۴۱۰: ج ۶، ص ۶۰۷)؛ روایات معتبری وارد شده است در این باره که ابن مسعود اعتقادی به امیرالمؤمنین نداشت و نظرات او با نظر امامان مخالف بود.

کشی نیز در شرح حال ابویوب انصاری می‌گوید:

از فضل بن شاذان درباره ابن مسعود و حذیفه سؤال شد. او پاسخ داد: «حذیفه مثل ابن مسعود نبود؛ چرا که حذیفه رکن بود؛ ولی ابن مسعود از همدستان حکومت و جزء یاران [مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام] بود و به سوی آن‌ها تمایل پیدا کرد و درباره [تقویت و تأیید] آن‌ها سخن گفته است (کشی، ۱۳۴۸: ص ۳۸، ش ۷۸).

البته این جا اشکالی مطرح است و آن، این که مبنای نظر علمای رجال، گواهی و شهادت است و شهادت، باید از روی حس باشد، نه حدس و ممکن است گفته شود که فضل بن شاذان، با ابن مسعود معاصر یا حتی قریب العصر نبوده است؛ پس کلام او حدسی و فاقد اعتبار است.

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت چون او از قدما بوده، قول او مقبول است و اگر از کلام او، استفاده قدح شود، باعث تضعیف ابن مسعود می‌شود؛ به علاوه

روایات متعددی، بیانگر انحراف ابن مسعود است.

۲. ارسال حدیث

اولاً در کتاب *عقد الدرر* این روایت مرسلأً نقل شده و هیچ سندی برای آن ذکر نشده است. ثانیاً *الزام الناصب* که برای آن سند ذکر می‌کند، می‌گوید: «... عن عبدالله بن مسعود رفعه إلى علي بن ابي طالب عليه السلام» پس این روایت، مرفوعه است که از نظر شیعه، از روایات ضعیف محسوب می‌شود؛ اما از نظر اهل سنت، از اقسام صحاح است؛ زیرا بدین معنا است که خود ابن مسعود از امیرالمؤمنین عليه السلام شنیده است. اما باز هم مشکل حل نمی‌شود؛ زیرا اولاً این خطبه در بصره و پس از فرو نشاندن اغتشاشات بصره (۳۶ ق) ایراد شده است؛ در حالی که ابن مسعود در سال ۳۲ ق (و بنابر برخی نظرات، سال ۳۳ ق) فوت کرده است و نمی‌تواند خودش این روایت را از امام شنیده باشد.^۱

ثانیاً روایت ابن مسعود از امیرالمؤمنین عليه السلام معهود نیست.^۲ حتی در *تهذیب الکمال* که از مفصل‌ترین کتب رجالی اهل سنت است، وقتی از کسانی نام می‌برد که ابن مسعود از آن‌ها روایت نقل کرده است، هیچ اسمی از امیرالمؤمنین عليه السلام نمی‌برد.

۳. عدم نقل حدیث در منابع دست اول

اولین نقل این خطبه در کتب شیعه، به *الزام الناصب* بر می‌گردد که آن را از حافظ رجب بررسی نقل می‌کند. صاحب *الندریعه* درباره خطبة البیان می‌فرماید:

لم يذكرها الرضى في نهج البلاغة و كذا لم يذكره ابن شهر آشوب في المناقب في عداد خطبة المشهورة نعم ذكر فيه من خطبة التي لا توجد في النهج خطبة الافتخار كما أشرنا اليه و لعل المراد منها هذه الخطبة...» (تهرانی، ۱۴۰۸: ج ۷، ص ۲۰۰).^۳

۱. به همین دلیل هم ممکن نیست راوی این خطبه باشد.

۲. ر.ک: *تهذیب الکمال*، ج ۱، ص ۵۳۳.

۳. البته آن مرحوم احتمال داده است که این خطبه، همان خطبه افتخاریه و تطنجیه باشد که ابن شهر آشوب و ابن طلحه شافعی آن را ذکر کرده‌اند که در این صورت باید گفت این خطبه در منابع دست اول آمده است. البته این احتمال بعید است و خطبة البیان، خطبة افتخاریه، خطبة تطنجیه و خطبة أقالیم، چهار خطبه مجزا هستند.

میرزای قمی نیز خطبه را از نظر سندی مورد تأمل قرار داده؛ آن را رد می‌کند. وی انتساب این خطبه به امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت نمی‌داند؛ زیرا در هیچ یک از کتب معتبر امامیه ذکر نشده است. رؤسای شیعه که مدار مذهب امامیه بر آن‌ها است و عمده اخبار و آثار اهل بیت علیهم السلام از ایشان رسیده است، عبارتند از کلینی، ابن بابویه (صدوق)، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی که هیچ یک، این خطبه را ذکر نکرده‌اند. نیز سید رضی آن را در *نهج البلاغه* نیاورده است.^۱ مرحوم میرزای قمی سپس می‌فرماید: «این خطبه و نظائر آن (خطبه تطنجیه، افتخاریه و احتمالاً خطبه نورانیه) در کلمات بعضی از متسنمان (پیروان مسلک صوفیه) و کتب صوفیه، از جمله در کتاب مناقب حافظ رجب بررسی وجود دارد».

میرزای قمی همچنین از دو نفر دیگر از علما نام می‌برد که این خطبه را در کتاب خود نیاورده‌اند؛ یکی مرحوم مجلسی در *بحار الأنوار* که فقط به این خطبه اشاره کرده و در کتاب اعتقاداتش خطبه را رد می‌کند و دیگری ملامحسن فیض کاشانی در *تفسیر صافی* که با وجود آن که همتش بر این است که هر جا حدیثی از امامان علیهم السلام وجود دارد، با اندک تناسبی ذکر کند، به این خطبه اعتنایی نکرده است (قمی، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۷۵۷).

آرای موافقان

نظرات کسانی که در تقویت این خطبه و اعتنا به آن سعی دارند، در دو بخش قابل بررسی است:

۱. دفاع از ابن مسعود؛
۲. اعتنای علما به این خطبه.

۱. در این کلام، تردید است؛ زیرا سید رضی غالباً فقط خطبه‌هایی را جمع‌آوری کرده که جنبه بلاغی داشته است؛ اگرچه بعضی گفته‌اند این خطبه هم جنبه بلاغی دارد.

۱. دفاع از ابن مسعود

برخی وی را از اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ و از شیعیان امیرالمؤمنین علیؑ می‌دانند و برای او شأن و منزلت فراوانی قائل شده‌اند. بعضی از ادله آن‌ها عبارتند از:

الف. شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب پیامبر ﷺ می‌شمارد. پاسخ، این است که روش و مبنای شیخ در رجال خود، این است که معاصران معصومان علیهم‌السلام را جمع آوری می‌کند و در صدد توثیق یا تضعیف نیست؛ لذا زیاد بن ابیه را ضمن اصحاب امیرالمؤمنین علیؑ و عبیدالله بن زیاد را در اصحاب امام حسین علیؑ ذکر می‌کند.

ب. ابن مسعود، از دوازده نفری بود که خلافت ابوبکر را انکار کرد (صدوق، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۴۶۱). نیز برابر عثمان موضع‌گیری نمود (امینی، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۴). همچنین در قتل عثمان شریک بود (کشی، همان: ص ۷۱).

نیز روایتی که بیان می‌کند خلفای بعد از رسول اکرم ﷺ به عدد نقبای بنی‌اسرائیل هستند، به واسطه وی نقل شده است (صدوق، همان: ج ۲، ص ۴۶۱).

جواب این که مرحوم آیت الله خویی می‌فرماید:

این روایات که صدوق آن‌ها را نقل کرده است، ضعیف هستند و حتی اگر صحیح هم باشند، با آنچه از فضل بن شاذان نقل شده (ان ابن مسعود والی القوم و مال معهم، یعنی از غاصبان پیروی کرد و به آنان روی آورد) تعارضی ندارد (خویی، همان: ج ۱۰، ص ۳۲۲).

ضمن این که گفتیم مرحوم خویی و تستری قائلند روایات معتبر فراوانی وجود دارد که او از امیرالمؤمنین علیؑ تبعیت نکرد و در فتاوایش با امامان مخالفت کرد (خویی، همان؛ تستری، ۱۴۱۰: ج ۶، ص ۶۰۰ - ۶۸۰).

ج. روایاتی دال بر عدم تبعیت ابن مسعود از امیرالمؤمنین علیؑ وجود دارد؛ اما در روایت آمده است که او بعداً توبه کرده است (علی بن طاووس، ۱۴۰۰: ج ۱، ص ۳۶). در پاسخ می‌گوییم: این روایت از خود ابن مسعود نقل شده است و نمی‌تواند

مورد استناد قرار بگیرد؛ زیرا مستلزم دور^۱ یا حتی سوء ظن^۲ به او می‌شود.
 د. روایات فراوانی در مدح ابن مسعود وجود دارد که نشان از جلالت شأن و عظمت او است؛ از جمله روایتی که او را از هفت نفری می‌داند که خداوند به سبب آن‌ها روزی مردم و باران را می‌فرستد و مردم را یاری می‌کند. نیز نقل شده است او از کسانی بود که بر پیکر حضرت زهرا علیها السلام نماز خواند (صدوق، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۳۶۰؛ فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰: ص ۵۷۰).
 جواب این که اولاً روایاتی که در مدح او آمده است، همه از نظر سند، مشکل دارند.

ثانیاً مقابل آن‌ها روایاتی در مذمت او نیز وارد شده است؛ از جمله روایاتی که در بحث‌های پیشین به آن اشاره شد یا روایتی که از خود ابن مسعود نقل شده درباره آیه ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ (انفال: ۲۵) که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من ظلم علیاً مجلسی هذا کمن جحد نبوتی و نبوة الأنبياء من قبلی؛ کسی که از امروز به علی ظلم کند، مثل کسی است که نبوت من و انبیای قبل از من را انکار کرده است». راوی از او پرسید: «آیا خودت این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟» گفت: «بله». گفت: «پس چطور یار ظالمان شدی؟» گفت: «عقوبتت را هم کشیدم. من از امام اجازه نگرفتم؛ آن چنان که جندب و عمار و سلمان اجازه گرفتند و من از خدا آمرزش می‌طلبم و توبه می‌کنم» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۱۹۸؛ ابن طاووس، همان، ج ۱، ص ۳۶؛ تستری، همان: ج ۶، ص ۶۰۷).

ه. سید مرتضی درباره او گفته است: «لاخلاف بین الأمة فی طهارة ابن مسعود

۱. آیت الله خویی می‌فرماید: «و ربما يستدل بعضهم على وثاقة الرجل أوحسنه برواية ضعيفة أو برواية نفس الرجل وهذا من الغرائب فان الرواية الضعيفة غير قابلة للاعتماد عليها كما أن في إثبات وثاقة الرجل و حسنه بقول نفسه دوراً ظاهراً». (خویی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۳۹).
 ۲. حضرت امام خمینی قدس سره می‌فرماید: «إذا كان ناقل الوثاقة هو نفس الراوی، فان ذلك يثير سوء الظن به حيث قام بنقل مدائحه و فضائله فی المألا الاسلامی» (به نقل از: سبحانی، ۱۴۲۱: ص ۱۵۲).

و فضله و ایمانه و مدح النبی له و ثنائه فإنه مات علی الحالة المحمودة» (سید مرتضی، ۱۴۱۰: ج ۴، ص ۲۸۳).

در جواب می‌گوییم: مرحوم آیت الله خویی درباره ابن مسعود می‌گوید: «قد اعتنى علماء العامة بشأنه و هو متسالم علیه عندهم فی الفضل و التقی...» و بر همین اساس، نتیجه می‌گیرد که کلام سید مرتضی در شافی و استدلال او به روایات ابن مسعود، از باب جدل با مخالفان باشد (خویی، همان: ج ۱۰، ص ۳۲۳).
مرحوم تستری نیز همین نظر را دارد (تستری، همان: ج ۶، ص ۶۰۰ - ۶۰۸).
و. نام او در سند کامل الزیارات ذکر شده است و مرحوم آیت الله خویی می‌فرماید:

ان عبدالله بن مسعود لم یثبت انه والی علیاً عليه السلام و قال بالحق ولكنه مع ذلك لا یبعد الحكم بوثاقته لوقوعه فی اسناد کامل الزیارات والله العالم (خویی، همان: ج ۱۰، ص ۳۲۳).

پاسخ این که اولاً خود مرحوم خویی در اواخر عمر شریفش از این مبنا برگشت. ثانیاً بر فرض پذیرش، کلام، مبنایی می‌شود و فقط کسانی که این مبنا را قبول دارند، آن را می‌پذیرند.

نکته مهم این که بر فرض این که شخصیت ابن مسعود، قابل دفاع باشد و بتوان وثاقت او را ثابت کرد، اشکالات دیگری در سند روایت وجود دارد؛ از جمله این که روایت مرسله است (دلیل دوم مخالفان) و نیز سایر رجال حدیث، قابل بحث هستند؛ مانند جد طوق بن مالک که مجهول است.

۲. اعتنای علما به این خطبه

اعتنای علما به یک روایت، رساله یا کتاب، می‌تواند دلیل محکمی بر صحت آن باشد و خطبه البیان از این مزیت برخوردار است. علمای زیادی آن را نقل کرده و برخی نیز بر آن، شرح نوشته‌اند؛ از جمله:

۱. در بعضی نسخ آمده است: «انه مات علی الجملة المحمودة منه».

- شیخ علی بارجینی یزدی حائری در *الزام الناصب* سه نسخه از آن را آورده است؛
 - محمد بن طلحه شافعی (۶۵۲ ق) در کتاب *الدر المنظم فی السر الاعظم*؛
 - شیخ سراج الدین حسن بعضی از این خطبه را از کتاب *الدر المنظم* نقل کرده است؛
 - سید شبر در رساله *علامات ظهور* تمام خطبه را آورده است؛
 - حافظ رجب برسی در *مشارق الأنوار* برخی فقرات آن را آورده است (بدون این که به اسم خطبه اشاره کند)؛
 - قاضی سعید قمی (۱۱۰۳ ق) در شرح حدیث غمامه نسخه مختصری از این خطبه را آورده و گفته این خطبه به سبب شایع بودن میان علمای شیعه و غیر شیعه، از ذکر سند، بی نیاز است؛
 - محقق قمی (۱۲۳۱ ق) برخی فقرات نسخه قاضی سعید قمی را شرح کرده که در *آخر جامع الشتات* چاپ شده است؛
 - نور علی شاه آن را شرح و ترجمه کرده و نیز آن را به صورت شعر در آورده است؛
 - عارف کامل محمد بن محمود ملقب به دهدار در *خلاصة الترجمان* بخشی از آن را شرح کرده است؛
 - مولی عبدالمهدی برخی فقرات آن را شرح کرده است؛
 - میرزا ابوالقاسم بن محمد نبی ذهبی شیرازی آن را در *معالم التأویل و البیان* شرح کرده است؛
 - در *قرّة العیون* این خطبه و خطبه تطنجیه، به امیرالمؤمنین نسبت داده شده است؛
 - فیض کاشانی در *الکلمات المکنونه* آن را آورده و ادعای شهرت کرده است؛
 - داوود قیصری در *شرح فصوص الحکم* آن را آورده است؛
 - عبدالصمد همدانی در *بحر المعارف* این خطبه را نقل کرده است.
- جواب این که البته این مطلب صحیح است که اعتنای علما می تواند نشانه صحت آن باشد؛ اما این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار بگیرد که هر نقلی، نشانه اعتنا و اعتماد نیست؛ برای نمونه می توان به موارد ذیل توجه کرد:

- میرزای قمی در جواب کسی که از صحت انتساب این خطبه به امام علیه السلام سؤال کرده بود و خواسته بود در صورت صحت انتساب آن به امام، جملات «أنا خالق السموات والأرض، أنا الرازق» را برایش توضیح دهد، گفته است:

این خطبه در هیچ یک از کتب معتبر و صحیح، به امام نسبت داده نشده و حتی علامه مجلسی آن را ذکر نکرده است. اکثر فقرات آن در *مشارق أنوار الیقین* تألیف حافظ برسی وجود دارد...؛ پس هرگاه مثل خطبه البیان نسبت داده شود به ایشان، نباید حکم به ظاهر آن کرد و نباید حکم به بطلان آن کرد رأساً... (قمی، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۵).

- قیصری در شرح *فصوص*، فقط فقراتی از خطبه را بدون ذکر نام خطبه آورده است که احتمال دارد این فقرات از خطبه‌های دیگر - مثل خطبه *تطنجیه* - گرفته شده باشد.

- فیض کاشانی در *تفسیر صافی* - برخلاف این که هر جا به اندک تناسبی، حدیثی از امامان وجود داشته باشد، نقل می‌کند - به این خطبه اعتنایی نکرده است و جای این سؤال است که چرا آن را ذکر نکرده، با وجود این که در *الکلمات المکنونة* آن را آورده است.

- ظاهراً دو کتاب *قرة العیون و الکلمات المکنونة* یکی است. آقا بزرگ طهرانی می‌فرماید: «قرة العیون فی أعز الفنون... و لما أن تاریخ فراغه منطبق علی مکنونة الکلمات، یقال له الکلمات المکنونة أيضاً» (تهرانی، همان: ج ۱۷، ص ۷۵).

- رجب برسی نامی از خطبه نیاورده است و چه بسا مراد او، خطبه دیگری باشد که از نظر مضمون و برخی فقرات، شبیه این خطبه بوده است. جالب این که همه نقل‌های این خطبه به نقل رجب برسی برمی‌گردد که جای بسی تأمل است.

محور دوم: بررسی متنی

در متن این خطبه، عباراتی وجود دارد که مانع اعتماد ما به این خطبه شده و شک ما به جعلی بودن آن را تقویت می‌کند. علامه مجلسی در *بحار الأنوار* بحث

مفصلی را درباره «غلو» بیان کرده و ضمن آن، درباره معنای «تفویض» بیاناتی دارد. وی در اولین معنا که برای تفویض بیان می‌کند، می‌گوید:

اولین معنا، تفویض در خلق و رزق و مرگ و زندگی است؛ یعنی خداوند پیامبر ﷺ و اهل بیت  را خلق کرده و سپس امور خلق را به آنان واگذار کرده است و آنان می‌آفرینند، روزی می‌دهند، حیات می‌بخشند و می‌میرانند. این کلام، بر دو وجه قابل حمل است: اول این که بگوییم آن‌ها این امور را با قدرت و اراده خود انجام می‌دهند و فاعل حقیقی هستند که این، کفر است. دوم این که بگوییم خداوند، این امور را انجام می‌دهد؛ ولی مقارن با اراده آن‌ها که عقل از پذیرش این کلام ابایی ندارد؛ اما روایات، مخالف این کلام است، مگر درباره معجزات. و قائل شدن به چنین کلامی، قول بمالایعلم است؛ چرا که اخبار معتبر در این باره وجود ندارد، و اخباری که بر این قول دلالت می‌کند، مانند خطبه البیان و امثال آن، جز در کتب غالیان و کتب مشابه آن، یافت نمی‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۲۵، ص ۳۴۷).

از کلام علامه چنین بر می‌آید که آنچه در خطبه البیان آمده و بر خالق بودن امامان  دلالت می‌کند، نمی‌تواند صحیح باشد و این‌ها از ساخته‌های غالیان است که با روایات اهل بیت  مطابقت ندارد.

آیت الله مکارم شیرازی ضمن بحثی که راجع به تفویض دارد می‌فرماید:

الرابع: التفویض فی امر الخلق؛ و لا اشکال ایضاً فی بطلانه، اذکان المراد التفویض الکلّی بمعنی أن الله خلق رسول الله ﷺ والأئمة المعصومین  و جعل أمر خلق العالم و نظامه و تدبیره إلیهم، فإنه شرک بیّن و مخالف لآیات القرآن المجید الظاهرة، بل الصریح فی أن أمر الخلق و الرزق و الربوبیة و تدبیر العلم بید الله تعالی لا غیره.

نعم، ینظر من بعض کلمات العلامة المجلسی معنی آخر للتفویض الکلّی بمعنی جریان مشیة الله علی الخلق و الرزق مقارناً لإرادتهم و مشیتهم و أنه لا ینع العقل من ذلك، و لكن صرح بأن ظاهراً الأخبار بل صریحاً بطلان ذلك و لا أقل من ان القول به قول بما لا یعلم.

قلت: بل ظاهر الآيات القرآنية مخالف له أيضاً و ان أمر الخلق و الرزق و الإمامة و الإحیاء بید الله و مشیته لا غیر. نعم ورد فی بعض الروایات الضعیفه مثل خطبة البیان

التي نقلها المحقق القمي رحمته الله في **جامع الشتات** مع الطعن فيها أن أمرها بيد الأئمة عليهم السلام أو بيد أمير المؤمنين علي عليه السلام، لكنه ضعيف جداً مخالف لكتاب الله عزوجل. و لكن ظاهره المعنى الأول الذي لا يمكن القول به، ولا يوافق الكتاب ولا السنة بل قد عرفت أنه نوع من الشرك أعادنا الله تعالى منه. قال الله تعالى ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (رعد: ١٦). و إن كان ولا بد من توجيهها فليحمل على العلة الغائية، مثل «لولاك لما خلقت الأفلاك» و «بيمينه رزق السورى» فتدبر جيداً. (مكارم شيرازى، ١٤٢٢: ص ٥٤٨)؛

چهارم. تفويض در امر خلقت است: هيچ اشكالى در بطلان آن نيست، هرگاه مراد تفويض كل باشد؛ به اين معنا كه خداوند پيامبر صلى الله عليه وآله و امامان معصوم عليهم السلام را آفريد و امر خلق عالم و نظام و تدبيرش را به ايشان واگذار كرد؛ چرا كه اين، شرك آشكار و مخالف آيات قرآن مجيد است كه ظاهر بلكه صريح- است در اين كه امر خلق، رزق، ربوبيت و تدبير عالم، به دست خداوند تعالى است، نه در دست ديگران.

بله؛ از بعضى از كلمات علامه مجلسى معنای ديگرى براى تفويض كلى ظاهر مى شود، به اين معنا كه مشيت خداوند بر خلق و رزق، مقارن با اراده و مشيت امامان عليهم السلام جارى مى شود و عقل، اين معنا را منع نمى كند؛ ولى خود علامه مجلسى تصريح مى كند كه ظاهر و بلكه صريح اخبار، آن را نيز باطل مى داند و لا اقل اينكه قائل شدن به آن، قول بما لا يعلم است.

مى گويم [آيت الله مكارم]: بلكه ظاهر آيات قرآن نيز با اين وجه، مخالف است و بيان مى كند كه امر خلق و رزق و ميراندن و زنده كردن به دست خداوند و مشيت او است، نه ديگران. بله؛ در بعضى روايات ضعيف مثل **خطبة البيان** كه محقق قمى در **جامع الشتات** نقل کرده و در آن، طعنى نيز وارد کرده است، آمده كه امر خلق به دست امامان عليهم السلام يا به دست اميرالمؤمنين علي عليه السلام است؛ ولى اين، جداً ضعيف و مخالف كتاب خدا است. و ليكن ظاهرش همان معنای اول است كه نمى توان به آن قائل شد و موافق كتاب و سنت هم نيست؛ بلكه شما دانستيد كه نوعى از شرك است. خداوند تعالى مى فرمايد: «يا براى خدا شريكانى يافتند كه مانند آفرينش او (چيزى) خلق كردند و خلقت مشتهبه گردیده است؟ بگو (تنها) خدا خالق همه چيز است و او خدای يكتا و قهار

است». پس ناچاریم از توجیه آن و باید حمل شود بر علت غایی مثل «اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم» و «به یمن وجود او آفریدگان روزی داده می‌شود» پس جداً در آن تدبر کنید.

علامه سید جعفر مرتضی نیز درباره این خطبه می‌فرماید:

در این خطبه، اشکالات عدیده‌ای است؛ اشکالاتی که مربوط به لغت و استعمال مشتقات لغوی است؛ اشکالاتی که به مسائل تاریخی مرتبط است. همه این اشکالات، ما را در نسبت این خطبه به امام، به شک می‌اندازد... احتمالاً این خطبه، کار فردی بوده که شناختی از قواعد لغوی نداشته و آنچه از احادیث در کتب شیعه، سنی، زیدیه، اسماعیلیه و فرق دیگر به دست آورده، همه را جمع کرده است، بدون این که صحت و سقم آن را محک بزند. این خطبه، در کتب متقدمان که ما از آن‌ها اطلاع پیدا کردیم، نیامده و اشاره‌ای هم بدان نشده است (عاملی، بی‌تا: ج ۳، ص ۲۴۸).

صاحب *طوالع الانوار* نیز درباره برخی فقرات این خطبه که بر خالقیت امامان علیهم‌السلام دلالت دارد، می‌گوید:

این‌ها از فقرات متشابه این خطبه است که ظاهرش نزد اهل ظاهر و متشرعان، با ظاهر شرع، منافات دارد و مشعر به کفر و خلاف مذهب اثنی عشریه است و باطن آن‌ها از ما پوشیده است... (موسوی، بی‌تا: ص ۱۷۴).

در واقع، وی به نوعی احتیاط می‌کند و می‌گوید: ظاهر آن مخالف شرع است؛ ولی ممکن است این فقرات، باطنی داشته باشد که ما از آن بی‌خبریم؛ پس تنها به صرف این که ظاهر آن با شرع منافات دارد، آن را رد نمی‌کنیم؛ زیرا شاید این گونه از امامان وارد شده باشد؛ ولی نه بر معنای ظاهری که بر معنای باطنی و رد آن معنای باطنی هم خودش کفر باشد. پس بهتر این است به ظاهر این الفاظ معتقد نباشیم و باطنش را نیز به گوینده آن واگذاریم.

والد بزرگوارم مرحوم آیت الله شیخ محمدرضا طبسی نیز برخی فقرات این خطبه را قابل توجیه می‌دانست؛ ولی به برخی دیگر، اشکالاتی را وارد می‌دانست و در نهایت درباره متن این خطبه قائل به تفصیل می‌شد و می‌فرمود:

بنابراین هر عبارتی که مخالف ظاهر قرآن باشد و قابل تأویل صحیح نیز نباشد، امامان علیهم السلام از آن بری هستند و این فقرات، از دروغ گویان و معاندان است؛ چرا که امامان علیهم السلام به منزله شخص واحد هستند که از آن‌ها مخالف قرآن صادر نمی‌شود؛ پس این که خطبه شریف، مشتمل بر بعضی فقرات مدسوسه است - مثل نسخه‌ای که نزد محقق قمی بوده - ضرری نمی‌رساند و موجب رد همه خطبه نمی‌شود (طبسی، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۱۴۸).

در کتاب *الانوار الالهیه* نیز وقتی از مؤلف درباره صحت خطبة البیان و خطبة تنجیه سؤال می‌شود، در پاسخ می‌گوید: «الخطبتان غیر ثابتین بطریق معتبر و إن کانتا تشتملان علی أمور و مطالب و مضامین وردت فی بعض الروایات، و الله العالم». (تبریزی، بی‌تا: ص ۹۷)؛ این دو خطبه از طریق معتبری به اثبات نرسیده‌اند؛ اگرچه مشتمل بر امور و مطالب و مضامینی هستند که در بعضی روایات، وارد شده است.

از کلام نویسنده چنین برمی‌آید که برخی فقرات خطبه را پذیرفته است؛ اگرچه آن را از نظر سند معتبر نمی‌داند.

از دیگر اشکالات، آن است که برخی فقرات این خطبه، از لحاظ تاریخی صحیح نیست؛ مثلاً در بخشی از خطبه آمده است: «قال سلمان»؛ در حالی که سلمان در سال ۳۴ ق وفات کرده و تاریخ این خطبه، حداقل سال ۳۵ ق است. جای دیگر آمده است «ثم قام مقداد بن الأسود» و سال وفات مقداد ۳۳ ق است.

در پایان، ما نظر مرحوم آیت الله والد را تأیید می‌کنیم و خطبه را نه کاملاً قبول می‌کنیم و نه رد می‌نماییم؛ بلکه آن عباراتی را که مخالف قرآن و سنت است، مردود می‌دانیم.

نتیجه

از مجموع آنچه درباره این خطبه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دلایل مخالفان این خطبه، قوی‌تر است و روایت، به دلیل مجهول بودن جد طوق و

ضعیف بودن عبدالله بن مسعود، ضعیف است. از طرف دیگر، مرسل بودن آن، دلیل دیگری بر ضعف روایت می‌باشد. عدم اعتنای بزرگان به این خطبه و عدم ذکر آن در کتب دست اول نیز اطمینان ما را به ضعف روایت بیشتر می‌کند. در متن خطبه نیز مطالبی وجود دارد که بوی غلو از آن، استشمام می‌شود و اگر ظاهر آن را اخذ کنیم، مشعر به کفر است. این خود باعث عدم پذیرش و اعتماد به این خطبه شده و اشکالات تاریخی موجود در متن نیز مزید بر علت است.

اما از سویی برخی مطالب موجود در این خطبه، توسط آیات و روایات دیگر تأیید می‌شوند و این امر، باعث می‌شود برخی در پذیرش آن، قائل به تفصیل شوند و عباراتی که مخالف قرآن و سنت قطعی است را نپذیرفت؛ اما پذیرش سایر قسمت‌ها را بدون مانع بدانند که نظر نهایی ما نیز همین است.

منابع

۱. ابن طاووس، علی، الطرائف، قم: خیام، ۱۴۰۰ق.
۲. امینی، عبدالحسین، الغدير، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۷۹ش.
۳. تبریزی، جواد بن علی، الأنوار الإلهية، بی جا، بی نا، بی تا.
۴. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۱۰ق.
۵. تهرانی، آقابزرگ، الذریعة، قم و تهران: اسماعیلیان و کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۶. جمعی از محققان، معجم احادیث الامام المهدي، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۷. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهره، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۸. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۴، قم: نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
۹. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، چهارم، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۲۱ق.
۱۰. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، خصال، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۱۱. طبسی، محمد رضا، الشیعه و الرجعة، نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۹۵ق.
۱۲. عاملی، سید جعفر مرتضی، المختصر المفید، بی جا، بی تا، بی نا.
۱۳. فرات، ابن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات، بی جا، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۴. قمی، میرزا ابوالقاسم، جامع الشتات، تحقیق مرتضی رضوی، تهران: مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
۱۵. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
۱۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۴۰ق.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهية هامة، ج اول، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۲ق.
۱۸. موسوی، سید محمد مهدی، طوابع الانوار، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۹. موسوی، علی بن الحسین (سید مرتضی)، الشافی، دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.

